

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۵ _ بخش دوم _ معنای درخت ممنوعه
تاریخ: ۱۱ آذر ۱۳۹۹
مصادف با: ۱۵ ربیع الثانی ۱۴۴۲
جلسه: ۲۰

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث ما رسید به موضوع درخت ممنوعه و فرمود: «ولا تقرّبوا هذه الشجرة». عرض کردیم بحث است که این شجره ممنوعه، این درختی که از اکل آن منع شده چه درختی است. به انظار و اقوال مختلف اشاره کردیم و روایاتی که در این رابطه وارد شده را نقل نمودیم.

گفتیم بین این اقوال و انظار و این روایات می توان جمع کرد همچنان که فیض کاشانی بعد از نقل این روایات، این ها را جمع کرده است. همچنین گفته شد که کلمه شجر از نظر معنای لغوی هم این ظرفیت را برای جمع فراهم می کند. چون شجر یعنی هر چیزی که دارای ساق و شاخه است. حال این تنه و شاخه ممکن است در عالم ماده باشد و ممکن است در عالم غیر مادی باشد. مثل شجرة اصلها ثابت و فرعها فی السما. ما می بینیم که شجره در موارد متعددی اطلاق شده است. پس هم معنای لغوی شجره این امکان را به ما می دهد و هم روایات بر فرض اعتبار سند آنها، از قول امام معصوم (علیه السلام) بیان می کند که **کلهما حق**.

وجه حق بودن همه معانی

سوال این بود که چرا یک چنین حقیقتی به این شکل بیان شده است؟ چطور می تواند همه این ها حق باشد؟ این بر می گردد به یک نکته مهمی که آن در کلمات معصومین (علیهم السلام) وارد شده است. و آن اینکه به طور کلی حقایق و معارف دینی از ناحیه ارباب علوم و معارف که ائمه معصومین (علیهم السلام) سرآمد آنها به شمار می روند، برای مخاطبین با مراتب و سطوح مختلف بیان شده است. یعنی از آنجا که سطح آگاهی و ظرفیت فکری و روحی مخاطبان متفاوت است، بعضی یارای شنیدن بعضی حقایق را ندارند و اساسا درک معقولات آنها از این سنخ معقولات برای آنها مشکل است، ارباب علوم و معارف این ها را در قالب امور مادی و محسوس بیان کرده اند.

در قالب امور مادی هم می بینیم این ها متفاوت اند. یکبار می گوید درخت انجیر، یکبار می گوید درخت انگور.....

یکبار هم می گوید درخت علم، درخت حسد و... تازه در همین فواکه و اثمار مادی اختلاف وجود دارد. آنجایی که سخن از میوه های مختلف است، باز بسته به نوع مخاطب و درکی که از میوه مورد اشاره داشته فرق می کند. مثلاً برای کسی که در یک منطقه ای زندگی می کند که ثمره و میوه درختانش یک جنس و نوع خاصی است و آن بهترین نوع میوه است و یا بدترین است و یا یک میوه خاصی است، مثال زدن به میوه برای او بهترین راه درک و فهم او از این درخت است. یعنی

این تشبیهات یا تمثیل‌ها و بیان‌های مختلف و اختلافی که بین مردم در اثر این امور پیش آمده، این می‌تواند ناشی از این باشد که چون مخاطبان در مناطق مختلف زندگی می‌کردند و آن‌ها نسبت به درختان میوه تلقی و درک خاصی داشتند، این بر اساس فهم و درک مخاطبان اینچنین بیان شده است. البته این‌ها همگی بر فرض این است که اعتبار سندی این روایات را بپذیریم.

پس این تفاوت‌ها در ذکر نوع میوه این درختان و اینکه این درختان چه درختی بودند در جایی که تفاوت‌ها در میوه‌های مادی است، به این نحو قابل توجیه است.

زمانی هم که به ذکر ثمرات و فواکه معنوی می‌رسد که یکجا سخن از علم است و جای دیگری سخن از حسد، آنهم می‌تواند بر اساس شخصیت مخاطب و نیاز او بیان شده باشد.

آنجایی که بحث از علم است و سخن در شجره علم محمد و آل محمد است، این می‌تواند از یک زاویه اهمیت داشته باشد و آنجایی که آن را به عنوان شجره حسد نام بردند، می‌تواند یک جهت دیگری باشد.

در تفسیر امام عسکری (علیه السلام)، امام فرمود: آن درخت ممنوع، علم محمد و آل محمد (علیهم السلام) است که به واسطه برگزیدگی این خاندان فقط به آن‌ها اذن و اجازه تناول از آن درخت را داد. فقط آن‌ها از این تناول کردند و دیگران اگر بخواهند تناول کنند تنها با اذن خداوند تبارک و تعالی می‌توانند تناول کنند.

این مطلب منافاتی ندارد که در جای دیگری این درخت، درخت حسد باشد. چون وقتی ابا صلت هروی پرسید این اختلاف به چه دلیل پیش آمده، حضرت فرمود: اساساً درخت بهشت با درخت‌های دنیا فرق دارد. می‌تواند میوه‌های مختلفی بدهد. بعد به اینجا می‌رسد که وقتی آدم مسجود ملائکه شد، در ذهنش این گذشت که آیا خداوند موجودی برتر از من آفریده یا نه؟ خداوند به او فرمود سرت را بلند کن و به ساق عرش نظر کن. آنگاه که به ساق عرش نظر کرد، دید این عبارت نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سیده نساء العالمین و الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة. آنوقت از خداوند متعال پرسید: این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: این‌ها همه از ذریه تو محسوب می‌شوند و از همه خلق و از خود تو برتر اند و لولا هم ما خلقتک. اگر آن‌ها نبودند، من تو را هم نمی‌آفریدم. هولاء من ذریعتک و هم خیر منک و من جمیع خلقی و لولا هم ما خلقت الجنة و لا السماء و لا الأرض.^۱

قسمت بعدی این روایت مهم است که خداوند به آدم فرمود که مبادا به چشم حسادت به این‌ها نگاه کنی که تو را از جوار خود بیرون می‌کنم. فایک أن تنظرَ إلیهم بعین الحسد و أخرجک عن جواری. بپرهیز از اینکه با دید حسد به این‌ها نگاه کنی که اگر چنین کنی من تو را از جوار خودم بیرون خواهم کرد.

۱. بحار، ج ۱۵، ص ۲۸.

در ادامه روایت آمده است که آدم با چشم حسد به آنها نگریست. یعنی در واقع طبق این بیان با نهی «لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» مخالفت کرد. وقتی می‌گوید به این شجره نزدیک نشو یعنی حسادت نورز. آن حسادتی که اینجا از ناحیه آدم اتفاق افتاد، حسادت ممدوح است، یعنی غبطه است. چون حسادت به معنای واقعی کلمه مذموم است. اینکه انسان بخواهد به جایگاه دیگران برسد به قیمت از بین رفتن دیگران و جایگاه آنها. یعنی آرزوی سلب نعمت از دیگران و جلب نعمت برای خودش. این از بدترین و رذیلانه ترین آفات و اخلاقیات آدمی است بر فرض ما سند این روایت را هم نپذیریم، اما یک حقیقتی را دارد بیان می‌کند. بر اساس این روایت آنچه که موجب سقوط، هبوط و اخراج آدم از جنت شد همین مسئله حسادت است. قلبی که در آن حسادت باشد ولو عابد ترین عابدان و زاهدترین زاهدان باشد، هیچ فایده ای به حال او نخواهد داشت. قلب آمیخته با حسادت هم در دنیا در رنج و عذاب است، هم در برزخ و هم در آخرت. و باید چه عذاب هایی را انسان متحمل شود در برزخ و در آخرت تا با تطهیر از این آلودگی ها صلاحیت و قابلیت ورود به بهشت را پیدا کند. ممکن است کسی مسلمان و پیرو اهل بیت هم باشد، اما این آلودگی مانند یک آتش در درون، او را آزار دهد. آنوقت در برزخ وقتی انسان با دل همراه با حسادت از دنیا برود، یعنی این روح با این بیماری از دنیا می‌رود و این در برزخ هم تمثّل هم پیدا می‌کند. اینکه انسان فکر کند که چرا فلانی چنین است و من نیستم و... در همه اقشار وجود دارد و یکی از کشنده ترین امراض روحی انسان حسادت است و یکی از آفاتی که جامعه را تباه می‌کند همین حسادت است ضمن اینکه آدم خودش هم در رنج و عذاب است. البته غبطه خوب است چون ضمن اینکه آرزوی سلب نعمت از دیگران ندارد، می‌خواهد خودش هم رشد کند و به مقاماتی برسد. آنوقت دلی که با حسادت مأنوس باشد، در برزخ واقعا بیچاره می‌شود و در آنجا هم بروز و ظهور پیدا می‌کند و این رنج و عذاب ها بر او سخت است. گاهی انسان خواب است و در عین حال سختی می‌کشد مثلاً در خواب حادثه ای پیش می‌آید و بعد که از خواب بیدار می‌شود می‌گوید خدا را شکر آن مشکل فقط در حد خواب بود. وقتی بیدار می‌شود و می‌بیند آن واقعیت ندارد، کلی آرام می‌شود. شما حساب کنید آن اذیت ها و آزار هایی که انسان در عالم خواب می‌بیند، به همان نحو در برزخ می‌بیند و دیگر رهایی هم ندارد. در خواب گاهی پیش می‌آید که انسان از یک بلندی سقوط می‌کند ولی به آخر و زمین نمی‌رسد، او از شدت ترس از خواب بیدار می‌شود و نفسی راحت می‌کشد. حال اگر خودش را در یک مدت طولانی در حال سقوط ببیند و این رنج و عذاب ادامه پیدا کند چقدر سخت است. بنده نمی‌خواهم بگویم اینچنین است ولی اینکه در بعضی از روایات آمده و آیات قرآن اشاره دارد که انسان در جهنم یا در یک قسمت هایی از جهنم آدم می‌افتد و سقوط می‌کند و دره ای که ته ندارد، این ها همگی قابل تصویر است. برای تقریب به ذهن فرض کنید کسی خواب می‌بیند دارد بدنش می‌سوزد و از خواب بیدار شود، باز که می‌خواهد، ببیند دارد می‌سوزد. این امکان وجود دارد. اینکه گفته میشود می‌میرند و زنده می‌شوند، هم در عالم برزخ و هم در عالم قیامت ممکن است و آدم می‌تواند با همین قرائن و شواهد برای خوش ترسیم و تصویر

کند. به هر حال مسئله حسادت بسیار مسئله خطرناکی است و ریشه بسیاری از معصیت‌ها، نابسامانی‌ها و بیماری‌های جسمی است. آرامش از انسان سلب می‌شود، کارش را انجام نمی‌دهد و همیشه به فکر این است که به دیگران ضربه بزند. آنچه که در مورد آدم (ع) وارد شده، درست است که تعبیر به حسادت است، اما در واقع غبطه است. یعنی آدم آرزوی مقام و موقعیت آن‌ها را کرد نه اینکه آن مقام از آن‌ها سلب شود؛ دوست داشت خودش هم به آن‌ها برسد. همین حد هم ناشی از سلطه شیطان بود.

به هر حال هم آدم و هم حوا به واسطه این نگاه و این حسادت، محروم شدند از بودن در بهشت و نهایتاً موجب شد که از بهشت اخراج شوند.

عرض کردم این روایت هم طولانی است و صدرش را قبلاً خواندیم و در ذیلش هم این مطالب آمده است.

در بعد معنوی هم می‌بینید این تفاوت وجود دارد. هم زمانی که شجره را تفسیر می‌کنند به شجر مادی و میوه‌های مادی و عرض کردم که وجه تفاوت بین بیان از حیث ثمر مادی نیست. از حیث معنوی هم تفاوت است، چون در یک جا علم ذکر شده و در جایی دیگر حسد ذکر شده و عمدتاً هم این دو ذکر شده است.

مهم این است که این دو با یکدیگر قابل جمع است به این معنا که بالاخره هر دو حکایت از موقعیت خاص پیامبر خاتم و اولاد طاهرین او در عالم خلقت دارد. نه آن جسم مادی شان که بعد ها به دنیا آمد؛ حقیقت این وجودات نورانی، یک موقعیت خاصی در عالم خلقت دارند که این موقعیت خاص عمدتاً به واسطه علم آن‌ها بود که از ناحیه خداوند به آن‌ها داده شده بود. و البته این موجب این شد که یک نگاه غبطه آمیزی به این وجودات بشود و خود این باعث سقوط و هبوط شد.

لذا این‌ها هم با یکدیگر تنافی ندارد. اگر می‌گویند از شجره علم خورد و نباید می‌خورد، یعنی نباید بدون اذن به آن درخت نزدیک می‌شد. **لا یتناولها الا من اذن الله له**، نباید بدون اجازه به آن درخت نزدیک می‌شد. یا نباید به صاحبان این علم حسادت می‌ورزید که اینچنین کرد. پس این‌ها با هم قابل جمع است و سطح و ظرفیت مخاطبان مهم است که این برای آن‌ها بیان شده است.

بالاخره این تفاوت‌ها در روایات وجود دارد، قابل توجیه و جمع است. در کلمات فیض کاشانی هم ملاحظه فرمودید که این مطلب چگونه جمع شده. خود لفظ شجر این قابلیت را دارد و این امری متعارفی است که یک حقیقتی که عمق فراوان و غیر قابل وصفی دارد، برای افراد با ظرفیت‌های مختلف نمی‌تواند یکسان بیان شود و اگر اینچنین بیان می‌شد شاید مشکل درست می‌کرد. برای کسی که واقعا ذهن بسیطی دارد این شجره را بگوید درخت علم است، این شخص متوجه نمی‌شود درخت علم یعنی چه. سقف ادراک و ظرفیت نهایی فهم او از درخت چیزی است که می‌بیند یعنی محسوسات آنهم نه همه محسوسات. طبیعتاً برای او نمی‌شود غیر از این بیان کرد.

تفاوت های مخاطبان از حیث آگاهی و ادراک، از حیث ملموس بودن تا بتوانند حقایق را با این تشبیهات درک کنند و البته زوایای مختلفی که در ذهن مخاطبان بوده، باعث شده این اختلاف ها وجود داشته باشد و این مشکلی هم ایجاد نکرده و نمی کند و حتی در این دو روایت، بعد از اینکه می گوید مردم در این جهت اختلاف دارند، در هر دو این هست، راوی سوال می کند وجه این اختلاف چیست؟

در روایت ابا صلت، امام (علیه السلام) میفرماید درخت بهشت، حامل انواع میوه ها است و این درخت ممنوع گندمی بود که میوه انگور هم داشت. یعنی می خواهد بگوید درخت بهشتی می تواند انواع میوه ها را داشته باشد. این را برای ابا صلت می گوید که یک پله بالاتر از بقیه است و دارد از وجه اختلاف سوال می کند. این را امام برای همه نفرموده.

یا در روایت امام عسکری (علیه السلام) همین نکته به عبارتی دیگر بیان شده و هی شجرة تمیزت بین سائر الاشجار؛ در واقع می خواهد بگوید این درخت با درختان دیگر دنیا تفاوت دارد چون بأن کل منها يحمل نوعا من الثمار. برای اینکه درختان معمولی در دنیا هر کدام یک نوع میوه می دهند. و کانت هذه الشجرة و جنسها، این درخت حامل چیست؟ حامل انجیر، انگور، عناب و در آخر میفرماید: و سائر انواع الثمار و الفواکه و الاطعمة؛ فقط فواکه و ثمار هم نیست، بلکه اطعمه مختلف هم می شود از آن أخذ کرد.

تأکید بر اینکه آن درخت غیر از درخت های دنیا است در ضمن اینکه درخت است و تنه دارد و شاخ و برگ دارد، در عین حال فرق می کند با این درختان. این را هم به کسی دارد می گوید که متوجه این اختلاف است.

البته آنچه که بعضی از مفسرین هم گفته اند بد نیست و آن اینکه درخت ممنوعه در واقع تمثل دنیا بود و خداوند متعال آدم را نهی کرد از نزدیک شدن به دینا و از اکل دنیا و تصرف و وابستگی به دنیا و از این باب که خداوند نمی خواهد خلفا و جانشینانش بر روی زمین آلوده به دنیا شوند. این مقامی است که ممتاز است و مخصوص خلفا و اولیاء الهی است و هر کسی هم که می خواهد به آن مقام برسد، باید مراقب آن باشد و دلبسته و عاشق و فریفته دنیا نشود. ضمن اینکه در دنیا زندگی می کند، فریفته نشود. همانطور که فریفته یک زن زیبا روی می شود، فریفته دنیا نشود. و آدم چون اینچنین کرد، آن گرفتاری ها برای او پیش آمد.

لذا بنده آن احتمال را نفی نمی کنم و به عنوان یک احتمال قابل قبول است ولی صرف نظر از آن احتمال، این احتمالات هم در روایات هست که ملاحظه فرمودید و قابل جمع است.

مجموعاً می توانیم بگوییم طبق بعضی از انظار و روایات، این شجره در واقع یک ثمره مثبت داشته؛ مثلاً علم مثبت بوده ولی نباید به آن ها نزدیک می شده الا به اذن خدا. طبق بعضی از احتمالات، این یک ثمره منفی داشته، حسادت، مسئله دنیا و نزدیک شدن، خوردن و خوردن همانا و سقوط هم همانا.

به هر حال واقعا نمی شود در اینجا یک نظر قاطع و روشنی داد که این شجره کدام شجره است و همگی می تواند باشد و قابل جمع هم هست و تنافی هم بین این ها نیست.

«والحمد لله رب العالمین»

